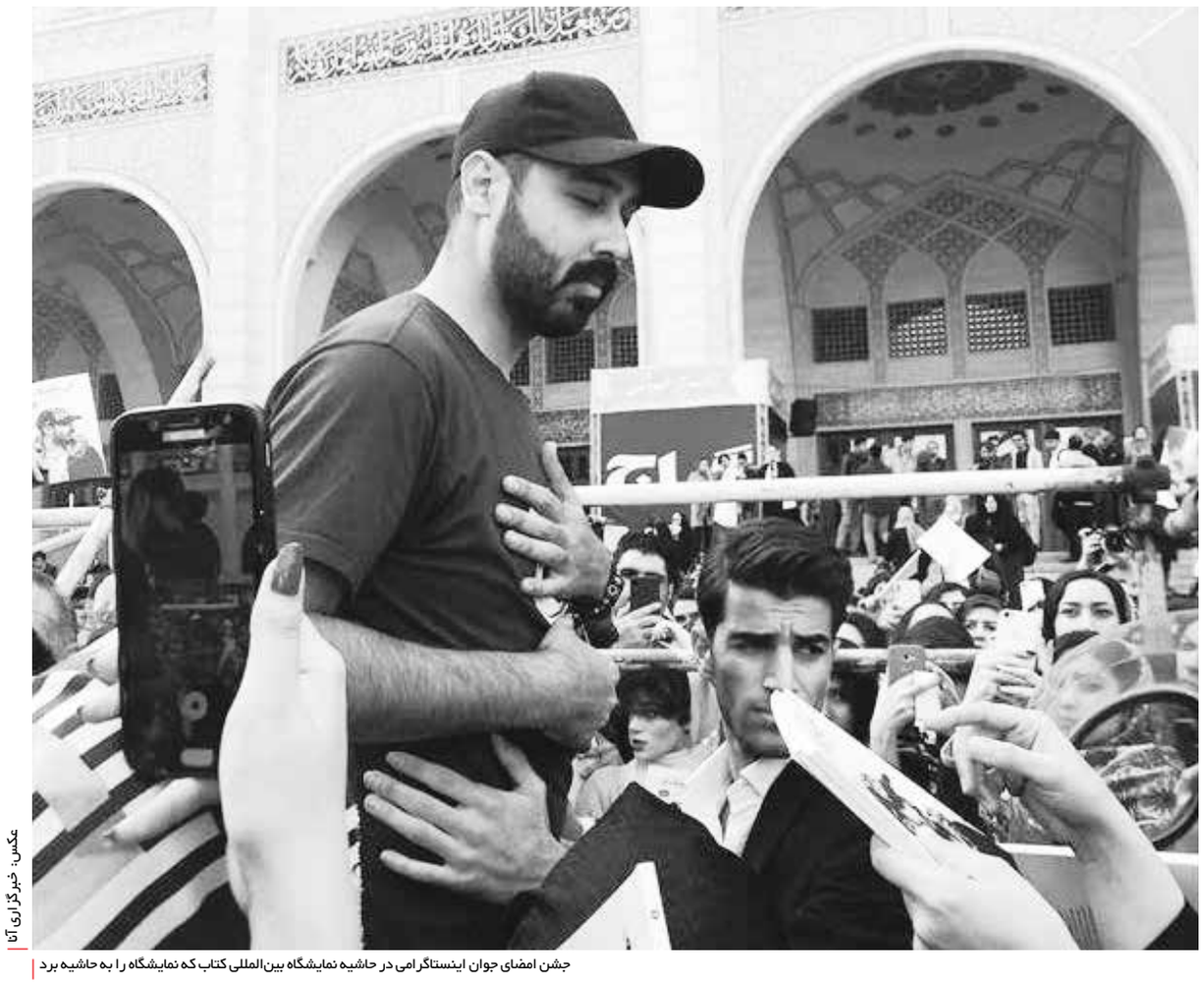

عکس: خبرگزاری آنا

جشن امضای جوان اینستاگرامی در حاشیه نمایشگاه بین‌المللی کتاب که نمایشگاه را به حاشیه برد

آیا در آموزش هنر فاخر به جوانان کوتاهی کرده‌ایم؟

از نیما یوشیج تا نیما فالوئر

سهیلا نوری
گزارش نویس

آنقدر عجله دارد که گمان می‌کنی اگر از سر راهش کنار نروی از پرواز جا می‌ماند، اما وقتی برای چنین عجله‌ای تعجب می‌کنی که بفهمی این همه دستپاچگی برای آن است که اگر دیرتر به پاساژ برسد، ممکن است آخر صف هم جا پیدا نکند و از امضای خواننده محبوبش محروم بماند. لابد شما هم کم ندیده‌اید کسانی را که برای ترانه‌ای دم دستی و یا گاه مبتذل سر و دست می‌شکنند، برای نویسنده کتابی فاقد محتوا جشن رونمایی و جشن امضای آنچنانی می‌گیرند و... شما جزو کدام دسته‌اید؛ اینکه چنین واکنش‌هایی را ناشی از سطحی‌زدگی می‌دانید یا شکلی طبیعی در برخورد با هنر نازل که در همه جای دنیا خریدارانی دارد؟

عبدالجبار کاکایی شاعر، ترانه‌سرا و کارشناس مسائل فرهنگی دلیل چنین رویکردی را عوض شدن اولویت‌های جوانان می‌داند که از سرخوردگی‌ها و سلب آزادی‌های اجتماعی نشأت می‌گیرد. موضوعی که فقط مختص جوان‌های کشور ما نیست و تمام کشورهای همسایه که وضعیتی شبیه به ما دارند با آن روبه‌رو هستند. به اعتقاد وی غالباً مسابقه برای رسیدن به جهان توسعه‌یافته از امور سطحی شروع می‌شود و کم‌کم به جهان عمقی می‌رسد. در همین حال جامعه‌ای که با التهاب، استرس، نداشتن امید به آینده و مسائل دیگر دست به گریبان است، اعضای آن از لحاظ روانی نمی‌توانند با آرامش زندگی کنند: «این را مقایسه می‌کنم با جوان‌های فرانسه که دو سال پیش به آنجا سفر کرده بودم. نمی‌گویم مطالعه عمیقی داشتم اما این را هم نمی‌توانم کتمان کنم که دست هر جوانی یک کتاب می‌دیدم که این جز وجود سلامت و آزادی اجتماعی در آن کشور دلیل دیگری نداشت. آرامش خاصی بر رفتار جوان‌هایش حاکم بود که شبیه آن را در میان جوان‌های عراق، سوریه، پاکستان و سایر کشورهای همسایه‌مان کمتر دیده‌ام.»

شبیه به همین دیدگاه را **علیرضا شریفی‌یزدی** دکترای علوم اجتماعی و محقق حوزه جوانان و تعلیم و تربیت دارد. از نظر وی مهم‌ترین عامل سطحی‌نگری بخشی از جوان‌ها نظام آموزشی کشور است: «نظام آموزشی کشور ما سال‌های زیادی است که به جای کار کردن روی قدرت تفکر و تولید پرسش در ذهن دانش‌آموزان، آنها را به سمت محفوظات می‌برد درحالی که طبیعی است وقتی قدرت تفکر وجود نداشته باشد، فرد قدرت استنتاج نخواهد داشت.

از سوی دیگر به دلیل انبوه اطلاعاتی که در جامعه امروز وجود دارد و همچنین افراد و مؤسساتی که سعی می‌کنند اطلاعات را فشرده در اختیار مخاطب قرار دهند، کار به جایی رسیده که افراد بخصوص جوان‌ها با وجود دسترسی به اطلاعات فشرده و گاه چند خطی از یک مبحث با اهمیت و مفصل، توهم دانستن برشان می‌دارد و خود را همه چیزدان می‌پندارند. در صورتی‌که آدم همه چیزدان، درواقع هیچ ندان است.

گذشته از این رسانه‌های نوپدید هم به دلیل ماهیت و نوع انتقال اطلاعات‌شان به لحاظ شکل و محتوا، افراد را سطحی‌نگر بار می‌آورند و بخش بزرگی از تفریحات، خبرگیری و انتقال اخبار به همین نوع از رسانه‌ها محدود می‌شود که نه تنها موثق نیستند بلکه زمینه سطحی‌نگری را فراهم می‌کنند. به این اضافه کنید که در مدارس هم شیوه‌های آموزش غلط، دانش‌آموز را کتاب‌زده کرده و شیرینی مطالعه و بررسی را به کام جوان‌های آینده تلخ می‌کند. بنابراین وقتی یک جوان کتابخوان نباشد، سطحی‌نگری واقعیت چندان دوری از وی نخواهد بود.»

■ برایشان انتخاب می‌شود

اتفاقی که روزهای زیادی از آن نگذشته و بعید است تا سال آینده که سی وسومین دوره از نمایشگاه بین‌المللی کتاب برگزار می‌شود، از یاد کتابخوان‌ها برود، جشن امضایی است که در حاشیه نمایشگاه برای یکی از چهره‌های شناخته شده اینستاگرام برگزار شد و نوجوان‌ها و جوان‌های سینه‌چاک زیادی را راهی مصلا کرد. این جوان‌ها سر از پا نمی‌شناختند تا کتابی را که از تک‌جمله‌های این شخصیت محبوب اینستاگرام تهیه شده بود امضا شده تحویل بگیرند و در فاصله کوتاهی عکس آن را در همان فضای مجازی منتشر کنند و فخرش را بفروشند. خیلی‌ها از داربست بالا رفتند و روی سر و کول هم افتادند و کار چنان بالا گرفت که نمایشگاه کتاب عملاً تبدیل به حاشیه‌ای از ماجرا شد.

دکتر شریفی یزدی این احتمال را می‌دهد که جمله‌های موجود در این کتاب، کوتاه و با ادبیاتی از جنس ادبیات جوان‌های امروز باشد که خواندنش خسته‌شان نمی‌کند و هم‌جهت با دغدغه‌های آنهاست. این جامعه‌شناس ادامه می‌دهد: «با بروز چنین واقعیت‌هایی متولیان هستند که باید دست به کار شوند و مانع تسری چنین شکلی از سطحی‌نگری شوند چراکه در غیر این صورت همین سطحی‌نگری تمام انتخاب‌های جوان را از پوشش و موسیقی گرفته تا سطوح علمی، گذران اوقات فراغت، برگزیدن همسر و سایر انتخاب‌هایش تحت تاثیر قرار می‌دهد.»

کاکایی با اشاره به هنر متعالی می‌گوید مخاطب پیام اقبال در کتاب «اسرار خودی» که جوان مسلمان آسیایی را به خود دعوت می‌کند، هم می‌تواند ملا عمر باشد هم ملاله یوسف زی که دو شخصیت متفاوت دارند و هر کدام خود را به گونه‌ای دیگر پیدا کرده‌اند. حال این را مقایسه کنید با شکل نازلی از هنر: «وقتی مرتضی پاشایی خواننده جوان کشورمان از دنیا رفت دختری مقابل دکتر اباذری جامعه‌شناس ایستاد و گفت ما خودمان مرتضی پاشایی را انتخاب کردیم، درحالی که اباذری به درستی پاسخش را داد و گفت شما نه، بلکه برایتان انتخاب کرده‌اند.»

کاکایی این اعتماد به نفس کاذب را مبتلابه بسیاری از جوان‌ها می‌داند که مسائل سیاسی، فقدان آزادی‌های اجتماعی و نهادهای آموزشی غلط در سطح کشور به آن دامن زده‌اند. او به مدارک جعلی، دانشگاه‌های بی‌ربط و همه مسائلی اشاره می‌کند که باعث شده‌اند علم بی‌ارزش شود: «از طرفی هم کار به جایی رسیده که صداوسیما با نخبگان هنرهای هفت‌گانه و اهل فهم و فکر جامعه قهر است و سعی می‌کند این نهاد را با کسانی که خودش می‌پسندد و دلقلک‌ها و سیرک‌بازها اداره کند. از آن بدتر اینکه یک اقدام معمولی مثل نامگذاری چهار خیابان به اسم چهار نفر که به فرهنگ و ادب جامعه کمک کرده‌اند، آنچنان تشنجی به بار می‌آورد که بی‌دغدغه نمی‌توان نام یک خیابان را هم به نام محبوب چند نسل تغییر داد.» نتیجه همه این سیاست‌ها و ساختارهای غلط دامن زدن به نوعی از سطحی‌زدگی است که خود جوان کمترین تقصیر را در آن دارد.

> علیرضا شریفی‌یزدی محقق حوزه جوانان و تعلیم و تربیت: نظام آموزشی کشور ما سالهای زیادی است که به جای کار کردن روی قدرت تفکر و تولید پرسش در ذهن دانش‌آموزان، آنها را به سمت محفوظات می‌برد درحالی که طبیعی است وقتی قدرت تفکر وجود نداشته باشد، فرد قدرت استنتاج نخواهد داشت. رسانه‌های نوپدید هم به دلیل ماهیت و نوع انتقال اطلاعات‌شان به لحاظ شکل و محتوا، افراد را سطحی‌نگر بارمی‌آورند و بخش بزرگی از تفریحات، خبرگیری و انتقال اخبار به همین نوع از رسانه‌ها محدود می‌شود که نه تنها موثق نیستند بلکه زمینه سطحی‌نگری را فراهم می‌کنند

■ ما سر قرار دیر رسیدیم

درست است که کاکایی از این موارد با لحن منتقدانه یاد می‌کند، اما به قول خودش از این وضعیت نباید چندان تعجب کرد زیرا در شرایطی هستیم که کسی به فکر بهبود وضعیت فرهنگ و هنر جامعه نیست حتی مراکز فرهنگی دایر در شهرها که باید به دانش و فرهنگ جامعه خدمت کنند. به اعتقاد وی وقتی بهره‌مند شدن از معانی کتاب فردوسی هم مستلزم سر کلاس نشستن و هزینه کردن است تا با آن پول، حقوق چند نفر دیگر پرداخت شود، اولاً از وضعیت موجود نباید چندان تعجب کرد، ثانیاً باید پذیرفت که دامنه دلایل سطحی‌زدگی جوان‌ها بسیار گسترده‌تر از این حرف‌هاست.

«به هرحال سطحی‌زدگی در کشور ما موضوع تازه‌ای نیست و از سال‌ها قبل این مشکل را داشته‌ایم. ما سر قرار دیر رسیدیم. جهان از یک جایی قرار گذاشت توسعه پیدا کند، اما جامعه ما دیر سر قرار رسید و شاهد تبعات آن در دوره‌های مختلف و پیش و پس از انقلاب بودیم. حال در این میانه یکسری واقعیت‌های نوپدید هم اضافه شده‌اند که سطحی زدگی موجود را پررنگ‌تر می‌سازد؛ مهم‌ترینش هم فضای مجازی است که سبب شده ویترین شعر، داستان نویسی و موسیقی ما عوض شود. ضمن اینکه از سر تأسف صحنه بازیگری خواص را به عرصه شیرین‌کاری عوام بدل ساخته و کار به جایی رسیده که دیگر جوان ما نمی‌داند برای خریدن کالای هنری با ارزش، تهیه یک نقاشی زیبا و برای فهم یک موسیقی خوب باید به کجا مراجعه کند.»

وی می‌گوید: «وقتی در جامعه‌ای که قرن‌هاست به شعر و ادبیاتش معروف است، قیصر امین پور را با آن همه اشعار زیبا، به شعر« گاهی نمی‌شود که نمی‌شود که نمی‌شود» در فضای مجازی می‌شناسند یا خیلی از کاربران به شعرهایی اقبال نشان می‌دهند که سابق بر این بیشتر پشت خاورها و اتوبوس‌ها می‌خواندیم، دیگر من چه بگویم جز اینکه مسلم است جامعه‌ای که پرسش در آن هزینه دارد پیشرفت نمی‌کند.

نمونه‌اش خود من که تلویزیون از نشان دادن چهره‌ام هراس دارد و این موضع‌گیری را صحیح‌ترین برخورد در مقابل پرسشگری‌ام درنظر می‌گیرد. خب معلوم است در این شرایط نمی‌توان از جوان انتظار داشت که عمیق انتخاب کند، مگر اینکه دست از نصیحت برداریم و به این فکر باشیم که باید کاری کنیم جوان‌مان احساس نیاز کند و برای بالا کشیدن خود مطالعه کند و باور داشته باشد در غیر اینصورت عقب خواهد ماند.»

دکتر شریفی یزدی نیز در همین راستا می‌گوید: «آن روزی که آثار فاخر به تیغ جفای سانسور سپرده شوند، میدان برای آثار سطحی باز خواهد شد. آثاری که تاثیر نامطلوبی بر فکر و ذهن افراد می‌گذارند درصورتی که به گواه مطالعات جهانی خو گرفتن با آثار و هنرهای فاخر از همان دوره جنینی تأثیر می‌گذارند و در سال‌های بعد منجر به رشد فکری فرد می‌شوند. بنابراین باید کودکان و نوجوانان را دریابیم تا جوان‌های کشورمان را از گزند وارد شدن‌شان به رابطه‌های اشتباه و چالش‌های آسیب‌رسان مصون کرده باشیم.»

گفت و گو با علیرضا افتخاری هنرمند موسیقی اصیل ایرانی

گوش جوانان ما به موسیقی فاخر عادت ندارد

سهیلا نوری
گزارش نویس

علیرضا افتخاری به جوان‌های کشور حق می‌دهد در آشفته بازار هنر، گاهی از مسیر درست و هنر فاخر و متعالی خارج شوند. این هنرمند بیش از هر چیزی به وضعیت اقتصادی کشور نقد دارد و آن را عاملی برای گرایش جوانان به سمت انتخاب‌های حشو و زائد می‌داند. اما در عین حال معتقد است جوانان هم باید دست از تلاش برندارند و برای رسیدن به تعالی و هدف‌های بزرگ رنج بکشند.

■ خانواده تا چه اندازه در گرایش جوان به هنر فاخر مؤثر است؟

درست است که خانواده در علاقه‌مندی فرزند بسیار مؤثر است، اما گاهی هم باید جوان خودش، سایرین را مجاب کند. مثلاً خود من وقتی ۹ سالم بود به پیشنهاد آقایی در همسایگی‌مان که مجری رادیو بود، سر از رادیو درآوردم و به واسطه زبان مادری‌ام، ترانه‌های لری دشتستانی را اجرا کردم. به گروهی که هماهنگی این کار را برعهده داشتند، ۲۰ تا یک تومانی می‌دادند اما من از این رقم هیچ سهمی نداشتم و همین که ساعت ۶ بعدازظهر صدایم در برنامه ارتش یا کارگر رادیو پخش می‌شد، برای من کافی بود. اما از آنجا که پدرم مخالف سرسخت من در هنر موسیقی بود حتی این حضور زودهنگام در رادیو هم تأثیری نداشت. البته این را هم بگویم که آن وقت‌ها، جوان‌هایی که در میهمانی‌ها و مراسم مختلف می‌خواندند، سر از جاهای ناجور درمی‌آوردند و این موضوع دلیلی بود که پدرم تلاش می‌کرد مرا از مسیر موسیقی دور کند.

■ مخالفت‌های پدر تا چه زمانی ادامه داشت؟

بعد از انقلاب هم همچنان جوان‌های علاقه‌مند و مستعد را راحت به رادیو و تلویزیون راه نمی‌دادند ضمن اینکه در شهری مثل اصفهان برای من و دوستان خوش صدای من پارتی و این جور چیزها وجود نداشت. جایی هم نبود که بخوانیم و صدایمان شنیده شود. در رادیو اصفهان هم بیشتر صدای کسانی پخش می‌شد که در کاباره‌ها می‌خواندند تا از این طریق برای آن کاباره‌ها تبلیغ شود و مشتری بیشتری پیدا کنند.

استادهای بزرگ هم که جوان‌ها را محرم نمی‌دانستند؛ آخر نمی‌شد یک جوان نزد استادی مثل استاد تاج آموزش ببیند، بعد برود توی مراسم عروسی و جشن و میهمانی‌ها بخواند. کسی که ردیف می‌دانست نباید سر از این میهمانی‌ها درمی‌آورد که در آنها بیشتر تصنیف‌های کوچه بازاری خوانده می‌شد. من هم که به خاطر حساسیت‌های پدرم و اهدافی که در سر داشتم، اهل این طور میهمانی‌ها نبودم، شدم شاگرد استاد تاج و با سختی بسیار و رنج فکری شدید، اوایل انقلاب در آزمون باربد که با داوری هیأتی متشکل از علی تجویدی، دکتر برکشلی ، دکتر مهدی فروغ، حاج علی اکبر خان شهنازی و داریوش صفوت برگزار شد از بین ۱۵۴ شرکت کننده حائز رتبه شدم و مدرک خوانندگی دریافت کردم.

آن زمان آهنگ‌هایم را با استاد محمدعلی کیانی‌نژاد و محمدجلیل عندلیبی کار کردم. بعد از انقلاب اولین مرتبه‌ای بود که با مجوز بهمن بوستان از قم که یک فیلسوف بود، این امکان برای خواننده‌های مرد به وجود آمد که با خواندن اشعاری از حافظ و مولانا صدایشان از تلویزیون شنیده شود که خب اولین نفرشان هم من بودم. از آن زمان به بعد پدرم نتوانست با من مخالفت کند و هنرم را پذیرفت. دیگر تشویقم می‌کرد و از آنجا که خودش و مادرم اهل موسیقی بودند، در کارهایم نظر می‌دادند و روز به روز هم موفق‌تر می‌شدم. کارهایی مثل سرو سیمین، یاد استاد، شور عشق و ترانه‌هایی از این دست را که هر کدام در نوع خودشان با اهمیت بودند، در همان دوران اجرا کردم.

■ هنوز هم نقش والدین در موفقیت جوان‌ها تأثیر دارد؟

امروز هم نقش پدر و مادرها در انتخاب‌های فرزندان‌شان بسیار پررنگ است، اما جوان‌ها هم باید تلاش کنند، مطالعه داشته باشند، قدما و پیشینیان هر رشته و هنری را بشناسند و با آموختن از آنها، این امکان را به خودشان بدهند که از تجربه‌ها و سبک زندگی‌شان استفاده کنند. یک انتخاب درست آینده‌شان را می‌سازد. مثلاً یادم هست وقتی صدای من به عنوان اولین خواننده مرد بعد از انقلاب از تلویزیون پخش شد، خواننده‌های قدیم رادیو و تلویزیون بازنشسته شده بودند و من به دوستان اصفهانی‌ام در حوزه خوانندگی می‌گفتم بیایید برویم تهران. آنجا از خواننده‌های جوان دعوت به همکاری شده است، اما آنها اصلاً جدی نمی‌گرفتند، یکسری هم که می‌گفتند می‌گذارندت سینه دیوار. سال‌ها از آن زمان گذشت و همان‌هایی که می‌خواستند مرا از ادامه کار منصرف کنند، الان حسرت می‌خورند که چرا نیامدند. غیر از این نه تنها هنوز مرا سینه دیوار نگذاشته‌اند که همچنان برای مردمم می‌خوانم و باور دارم خداوند این توانایی را در وجودم به ودیعه گذاشته تا به کمک آن مردم کشورم را از ناراحتی و غم و ناامیدی دور کنم.

■ تفاوت دنیای موسیقی امروز را با گذشته در چه می‌بینید؟

موسیقی سابق مثل نگینی بود که روی انگشتر قرار می‌گرفت، اما امروز در ظاهر نگین است ولی نگینی پلاستیکی. مثل ظروف ملامین که امروز در بازار مشتری بیشتری دارد یا ماشین‌های جدید که با ماشین‌های قدیم قابل قیاس نیست. به قول معروف یک جورهایی نازکی نان را گرفتند و کلفتی کار را. برای همین دنیای موسیقی امروز خیلی تغییر کرده. جوان‌ها با ارگ، گیتار و همین سازهای راحت، آهنگ ضبط می‌کنند در صورتی‌که برای ساختن یک موسیقی اصیل حداقل ۲۰ نوازنده درگیر کار می‌شوند و از آنجا که امروز آهنگسازی بسیار پرهزینه است جوان‌ترها که امنیت اقتصادی ندارند ترجیح می‌دهند سراغ موسیقی‌های پیش پا افتاده بروند.

آن زمان که من کار را شروع کردم بابت یک ساعت استودیو نهایت ۲۰ تومان پول می‌دادیم درحالی که الان ۲۵۰ هزار تومان باید پول داد. این همه رشد در همین یک قلم را بگیریم برویم تا انتها ببینیم چه خبر است؟ آن وقت از اینکه صدای اعتراض معلم ما بالا می‌رود ناراحت می‌شویم. خب مگر چه می‌شود لنگر بودجه کمی هم به این سمت بیفتد. خب بالاخره یک نفر باید بگوید که جوان‌های ما به موسیقی، تئاتر و سایر هنرها نیاز دارند و وقتی این زمینه‌ها فراهم نیست چطور می‌توان از این جوان انتظار پختگی داشت؟

یک آزمون درست و حسابی هم که برگزار نمی‌شود. فکرش را بکنید سال ۵۷ با جایزه آزمون باربد می‌شد یک قطعه زمین خرید، حالا اما جوایزی که در آزمون‌ها یا جشنواره‌های موسیقی اهدا می‌شود، نهایت یک سکه بهار آزادی است.

آن وقت‌ها علی تجویدی برای یاد استاد و ۸ آهنگ، یک میلیون تومان گرفت درحالی‌که الان ۸ آهنگ حداقل ۴۰ میلیون تومان آب می‌خورد گرچه باور دارم آهنگ‌های استاد تجویدی به گنبد مسجد شیخ لطف‌الله می‌ماند و با نقوش روی گنبد در یک وزن ارزشی قرار می‌گیرد و نمی‌توان برای هیچ کدام‌شان قیمتی تعیین کرد.

این را گفتم که بگویم آن زمان‌ها راحت می‌شد ۸ ترانه موسیقی آقایان ضرابیان و کیانی نژاد را ضبط کرد و کار موسیقی ارزان‌تر بود اما الان اگر پول باشد می‌توانی روی سبیل شاه